

# سخن

دوره دوازدهم

مهر ۱۳۴۰

شماره ۶

## زبان و جامعه

مجموعه لغاتی که در طی تاریخ در زبان ملتی وجود داشته و به کار رفته است در حکم فهرست حوادث و شیوه زندگی و تمدن و اندیشه‌ها و آرزوهای آن ملت است. از مطالعه این مجموعه می‌توان بر سرگذشت مادی و معنوی هر یک از جوامع انسانی وقوف یافت.

این مجموعه لغات در هیچ زبانی هرگز مدتی دراز یکسان نمی‌ماند. هر تحولی که در جامعه رخ می‌دهد، چه مادی و چه معنوی، تغییراتی در لغات متداول آن جامعه پدید می‌آورد. یک دسته از لغات، به سبب آنکه مصداق خارجی آنها متروک شده است از این مجموعه بیرون می‌رود و منسوخ می‌شود. اما چیزهای تازه و معانی نوی که به اقتضای تحولات اجتماعی

ایجاد شده محتاج الفاظی است که بر آنها دلالت کند. این الفاظ ناچار به وسیله اقتباس از زبانهای دیگر، یا اشتقاق، یا استعمال لغات متروک در مورد و معنی جدید، ایجاد می‌شود.

بحث درباره چگونگی متروک شدن لغات یا مرگ آنها، و شیوه‌های پیدایش لغات جدید که در حکم تولد آنهاست، و همچنین تغییر یافتن معانی بعضی از الفاظ که تجدید حیات آنها شمرده می‌شود، موضوع یکی از شعبه‌های مهم زبان‌شناسی است که به زبان فرانسوی Semantique خوانده می‌شود، و در فارسی می‌توان آنرا «علم دلالت» خواند.

در تحول لغات هر زبان علتها و عوامل متعددی تأثیر دارد. از آن جمله یکی علت‌های لفظی است و یکی علت‌های ذهنی. اما علت‌های اجتماعی که موضوع بحث این مقاله است شاید بیش از همه در این امر مؤثر باشد. پیش از آنکه به بحث درباره يك يك این علل بپردازیم باید بدانیم که تغییر و تحول در الفاظ هر زبان امری عارضی است، یعنی اصل در زبان آنست که لغات آن همیشه یکسان بماند و تغییر نپذیرد، زیرا که دلالت لفظ بر معنی ذاتی نیست. هیچ لفظی خود بخود و به حسب اصواتی که در ترکیب آن به کار رفته است معنی خاصی را به ذهن شنونده نمی‌آورد، و اگر جز این بود می‌بایستی که به شنیدن هر کلمه‌ای از زبانی بیگانه مفهوم آنرا دریابیم و محتاج آموختن نباشیم.

دلالت هر لفظ بر معنی معین، مهتنی بر مواضعه و قرار دادی است که میان افراد يك جامعه هم‌زبان به وجود آمده است، و برای آنکه غرض از این مواضعه حاصل شود باید در آن تغییر بسیار رخ ندهد و گرنه مردم آشنا با هم بیگانه خواهند شد و مقصود یکدیگر را نخواهند یافت.

راستی هم شماره کلماتی که به معنی اصلی خود باقی مانده و از این



جهت در طی تاریخ هیچ گونه تغییری پذیرفته است در هر زبانی بسیار است و می توان فهرستی از این گونه کلمات فراهم کرد. از آن جمله در فارسی می توان کلماتی را که در سنگنوشته های هخامنشی به کار رفته است با کلمات متداول امروز سنجد و در آن میان کلماتی یافت که در طی این مدت دراز، یعنی نزدیک به دو هزار و پانصد سال، اگرچه در لفظ آنها تغییراتی رخ داده باشد از نظر دلالت بر معنی هیچ تغییر نکرده است.

نمونه این گونه کلمات از این قرار است:

برادر	بودن	پا	تن
تو	خشت	دار (درخت)	دست
دیدن	دادن	ستون	سپاه
سرد	شب	کنندن	گاو
گرم	مادر	مردن	ماه
مرد	نام	نر	نوه

از جمله کلماتی که معنی آنها ثابت می ماند نامهای اعداد را می توان به مثال آورد. کلماتی که بر عدد دلالت می کند از زمانی که زبان قدیم و مشترک هند و اروپائی رایج بوده، یعنی از چهارپنج هزار سال پیش تا کنون، با همه تغییرات لفظی که در شعبه ها و مشتقات آن زبان پذیرفته است، از نظر دلالت بر معنی خاص اصلی تغییری در آنها رخ نداده است.

فی المثل لفظی که بر مفهوم عدد (۱۰) دلالت می کرده است در زبانهای مختلف گروه هند و اروپائی صورتهای گوناگون پذیرفته است:

سنسکریت	dâça =	اسپانیائی	dies =
یونانی باستان	déka =	فرانسوی	dix =
لاتینی	decem =	انگلیسی	ten =
ایتالیائی	dieci =	فارسی	ده =

اما در همه این زبانها مفهوم آن درست همان است که در اصل بوده است .

با این حال شماره کلماتی که منسوخ می شود و کلمات تازه ای که به وجود می آید در هر زبانی فراوانتر از آنهاست که به معنی اصلی مانده است و این امر خود نشان می دهد که تأثیر عوامل اجتماعی در تحول لغات هر زبان آن قدر بزرگ است که بر اصل ، یعنی ثابت ماندن دلالت الفاظ بر معانی ، غلبه می کند .

این تأثیرات ، چنانکه گفتیم به سه صورت جلوه گر می شود :

۱ - متروک شدن بعضی از کلمات

۲ - پیدایش لغات نو

۳ - تغییر مدلول بعضی از الفاظ

### ۱ - متروک شدن کلمات

**کلمات تاریخی** هیچ فارسی زبانی در این روزگار کلمات بر کستوان ، فترک ، خفتان ، موزه ، مقنعه ، قربوس ، و صدهالفت

دیگر را هرگز در زندگی عبادی خود به کار نمی برد . اما شاید در قرن پنجم هجری این کلمات برای هر فرد ایرانی بسیار مانوس بوده و آنها را بارها بر زبان می آورده است . علت این امر آنست که این الفاظ بر چیز هائی دلالت می کند که از لوازم زندگی آن زمان بوده است و چون امروز دیگر کسی خفتان نمی پوشد و با گرز جنگ نمی کند تا آنرا به فترک زین خود بیاویزد ناچار به نام این چیزها هم احتیاجی ندارد تا آنها را بیاموزد و در گفتار به کار ببرد .

این گونه کلمات تنها هنگامی که با تاریخ قرون پنجم و ششم سرو کار داریم و آثار و نوشته های مربوط به آن زمانها را مطالعه می کنیم



به کار می آید .

کلمات « صدره » و « سرداری » و « ارخالق » و « کلیجه » و « جبهه » نیز از جمله لغاتی است که تا یک قرن پیش متداول بود . این لباسها را مردم آن روز کار می پوشیدند و طبعاً به نام آنها هم احتیاج داشتند . اما بسیاری از جوانان امروز شاید نه این الفاظ را شنیده باشند و نه از مصداق آنها یعنی پارچه و طرز دوخت این جامه ها آگاه باشند .

این گونه کلمات را می توان « کلمات تاریخی » خواند ، یعنی کلماتی که تنها در یک دوره از تاریخ زبان متداول بوده است و اکنون تنها هنگام مطالعه تاریخ آن دوره با آنها روبرو می شویم .

کلمات تاریخی را از جمله کلمات مرده محسوب باید داشت ، زیرا در بسیاری از موارد معنی آنها صریح و آشکار نیست و از روی مدارک و اسناد قدیم تنها معنی کلی و مبهم آنها را می توان دریافت . فی المثل می دانیم که « بنگوی » ظرفی بوده است ، اما از شکل و جنس و اندازه آن اطلاع درست نداریم زیرا که « اسم » متضمن وصف اشیاء نیست بلکه علامتی است که بر صورت ذهنی ما از اشیاء دلالت می کند و اگر آن صورت در ذهن ما موجود نباشد تنها با ذکر نام نمی توانیم آنرا ایجاد کنیم .

از این قبیل است اصطلاحات اداری و کشوری که با تغییر وضع سیاسی و اجتماعی منسوخ می شود . کلمات « جزیه » و « سرگزیت » انواع مالیاتی بوده است که چون اکنون منسوخ است الفاظ آنها هم فراموش شده است . در دوران استیلای مغول و تاتار اصطلاحات بسیاری از زبانهای مغولی و ترکی در فارسی معمول شد که با سازمان اداری و حکومتی آن روز کار ارتباط داشت . کلمات « یاسا » به معنی قانون و مجازات قانونی و « تمغا » در معنی یک نوع مالیات صنفی و « تزوک » و مانند آنها از جمله

کلماتی است که تنها در مطالعه تاریخ دوران مغول و تیمور و نوشته‌ها و آثار ادبی آن روزگار به آنها بر می‌خوریم و در فارسی امروز هیچ مورد استعمال ندارد. نام مسکوکات رایج هر دوره را نیز باید از این جمله شمرد. مانند «درهم و دینار» و «پشیز» و غیره.

اصطلاحاتی که مربوط به دین منسوخ است نیز از همین جمله است. کلمات «میزد» (به فتح یا و سکون زای و دال) و «باز» و «برسم» و مانند آنها که مربوط به آئین زردشتی است امروز جزء کلمات متروک زبان فارسی شمرده می‌شود.

هم‌چنین است نام مصنوعات هر زمان که یا در خود کشور ساخته می‌شده یا از کشورهای دیگر می‌آورده‌اند. مانند «سقلاطون» و «استبرق» و «دیبا» و «پرنیان» و «برد» که همه انواع پارچه‌های معمول در ایران بوده است، و نام خوراکی‌هایی که می‌پختند و سپس منسوخ شده است، مانند «طبرزد» و «کعب الغزال» که هر دو از انواع شیرینی است.

**الفاظ حرام**  
 در هر يك از جوامع بشری، از وحشی‌ترین قبایل سرخ پوست و سپیاه پوست گرفته تا تمدن‌ترین ملت‌های امروزی اعتقادات و اوهام یا آدابی وجود دارد که بر زبان آوردن بعضی از الفاظ را در اجتماع یا حتی در خلوت منع می‌کند. در جامعه شناسی اصطلاحی برای این مورد اتخاذ کرده‌اند و آن کلمه «تابو Taboo» است که از زبان مردم جزایر پلی‌نزی اقتباس شده است و معنی آن تقریباً حرام بودن است. ساده‌ترین نوع حرمت الفاظ که در جوامع متمدن امروزی نیز مورد مثال فراوان دارد آن است که به مقتضای آداب اجتماعی ادای کلماتی در حضور دیگران خلاف ادب شمرده می‌شود. در کمتر جامعه بشری کسی می‌تواند نام اعضای تناسل را به لفظ صریح بگوید مگر آنکه او را به «بی‌تربیتی» منسوب کنند. ذکر مدفوعات بدن و عمل دفع و محل آن نیز موافق ادب



نیست. به این سبب است که در بیشتر زبانها نام این محلها همیشه به کنایه گفته می‌شود. اما هر کنایه‌ای پس از انتشار و رواج صراحت می‌یابد و باز ادای آن منافی ادب می‌شود. پس باید هر چند گاه الفاظی که بر این معانی دلالت می‌کند تغییر بپذیرد. گاهی هم برای احتراز از رکاکت، از کلمات بیگانه که نزد عموم متداول نیست و در جامعه معنی صریح ندارد استفاده می‌کنند. در فارسی چندی کلمه عربی غیر متداول «مبال» را به کار می‌بردند زیرا که ترکیب و معنی آن که «محل بول» است برای فارسی‌زبانان صراحت نداشت. سپس کلمه «خلا» به معنی «جای تنهایی» معمول شد. کلمه «مستراح» که معنی آن «جای آسودگی» است نیز چندی به کار رفت. طبقات مختلف اجتماع هر یک برای بیان این معنی تعبیری کنایه آمیز داشتند. اصطلاحات «قضا حاجتی» یا «قضای حاجت» و «آب دستی» و «دست به آب» و «کنار آب» و «جائی» همه کم کم بوی مصداق خود را گرفت و متروک شد. از چندی پیش که طبقه تحصیل کرده فارسی زبان با تمدن و آداب و زبانهای اروپائی آشنائی یافت در این مورد برای پرهیز از الفاظ «بی ادبانه» کلمات اروپائی مانند «کابینه» و «دبلیوسی» و «توالت» را که خود آنها در فرانسه و انگلیسی کنایاتی برای این معنی شمرده می‌شوند بکار بردند و البته بزودی برای مراعات ادب کلمات دیگری خواهند یافت.

ذکر کلمه‌ای که به معنی «زن بدکاره» است از همین قبیل شمرده می‌شود. این معنی رانیز غالباً به کنایه بیان می‌کنند. روسبی، یعنی روسفید، کنایه معکوس است و از آن «روسنیه» اراده می‌شود. کلمات «فاحشه» و «معروفه» نیز اصطلاحاتی است که برای احتراز از ذکر صریح این کلمه به وجود آمده است. عامه در این مورد کلمه «خانم» را به کار می‌برند که کلمه‌ای عام است و از آن معنی خاص اراده می‌کنند.

در زبان فرانسه نیز لفظی که بر این معنی دلالت می‌کند بارها تغییر

یافته و هر بار لفظ سابق، اگرچه ابتدا معنی عام داشته است، به سبب سرایت قباح معنی متروک شده است. چندی کلمه Garce که به معنی «دختر» بود در این مورد به کار رفت و سپس این کلمه در هر دو معنی منسوخ شد. کلمه Fille نیز که همان مفهوم «دختر» دارد اکنون در این مورد استعمال می شود و به این سبب دیگر این لفظ را در بیان معنی حقیقی آن نمی توان به کار برد و هر گاه معنی اصلی را بخواهند از آن اراده کنند Jeune Fille می گویند. اما علت دیگر حرمت الفاظ اعتقادات دینی یا اوهام و خرافاتی است که در هر جامعه ای کم یا بیش وجود دارد. اعتقاد به سحر الفاظ یعنی قدرت جادویی کلمه با قطع نظر از معنی آن، در همه جوامع بشری قدیم رواج داشته است. جادوگران همه ملتها هنگام عزائم الفاظی بر زبان می آوردند یا بر تعویذها می نوشتند که غالباً معنی نداشت. اما ایشان و معتقدانشان می پنداشتند که در آن الفاظ قدرتهای فوق بشری نهفته است.

این اعتقاد بشر ابتدائی بعدها به کتابهای دینی هم سرایت کرده است. در سفر پیدایش تورات آمده است که آفریننده به وسیله ادای کلمات روشنائی را آفرید: «خدا گفت روشنائی بشود» و روشنائی شد. در انجیل یوحنا نیز کلمه با آفریننده یکی شمرده شده است: «در ابتدا کلمه بود، و کلمه نزد خدا بود، و کلمه خدا بود.»

اعتقاد به قدرت لفظ از آنجا ناشی شده که لفظ را که دال است با معنی که مدلول آنست یکی شمرده و میان این دو امر به وحدت قائل شده اند. بعضی از قبایل اسکیمو همینکه پیر شدند نام خود را عوض می کنند و می پندارند که نام تازه وجود نو و جان تازه ای به ایشان می بخشد و با این تدبیر از چنگ مرگ می گریزند. در همین کشورها نیز معمول بوده است که هر گاه کسی به بیماری ممتد دچار می شد، یا بدبختی های متوالی بر سر او می آمد نامش را تبدیل می کردند، زیرا که آن شومی و تیره بختی را از



تأثیر نام او می‌پنداشتند. شاه سلیمان صفوی در آغاز سلطنت خود «شاه‌صفی» نام داشت و پیوسته بیمار و رنجور بود. منجمان گفتند که این رنجوری از تأثیر نام اوست. به این سبب او نام خود را به سلیمان تبدیل کرد و برای آنکه قوای شرو ارواح خبیث باور کنند که او کس دیگری است و دست از سرش بردارند يك بار دیگر با نام جدید تاج گذاری کرد.

بعضی از قبایل وحشی چنان از تأثیر شوم کلمات بیم دارند که غالباً لغات عادی زبان خود را عوض می‌کنند. فی‌المثل کسی که نامش مفهومی عام مانند «آب» یا «درخت» داشته باشد اگر طعمهٔ نهنک شود نه تنها تا مدت‌ها نام او را به نوزاد دیگر نمی‌گذارند، بلکه آن کلمه را در معنی عام نیز استعمال نمی‌کنند. یکی از سیاحان نوشته است که قبیله ای از سرخ پوستان پارا کوئه در مدت هفت سال سه بار لفظی را که معنی «پلمک» از آن اداره می‌شد به لفظ دیگر تبدیل کردند.

خودداری از تلفظ بعضی کلمات برای پرهیز از تأثیر شوم آنها موجب متروک شدن الفاظ می‌شود. در زبان قدیم هندو اروپائی از جملهٔ جانورانی که آن قوم می‌شناختند نام «خرس» وجود داشته و این کلمه در بسیاری از شعبه های آن زبان باقی مانده است، اما در زبان روسی هیچ لفظی که از آن اصل منشعب شده باشد نیست. و این جانور را به لفظی می‌نامند که معنی آن «عسل‌خوار» است. علت این امر آن است که مردم روسیه از خرس بیم داشته اند و گمان می‌بردند که تلفظ نام او موجب حضور آن حیوان و جلب خطر او خواهد شد.

در همهٔ زبانها می‌توان برای حرمت الفاظ که موجب متروک شدن بعضی از کلمات شده است نمونه‌هایی یافت. در زبان کنونی آذربایجان برای عقرب نامی وجود ندارد و این جانور خطرناک را «آدی یامان» می‌نامند، یعنی آن که «نامش زشت و نا مبارک» است.

در زبان جاری شهرستان خوی نیز «کرک» نام ندارد، از ذکرنام او چندان پرهیز کرده‌اند که فراموش شده است و اکنون آن حیوان را «قورت» می‌خوانند که به معنی «کرم» است.

گاهی همین عقاید عامیانه موجب می‌شود که از نام گذاری به کودک خود داری شود تا مبادا همزادش او را بشناسد و با خود ببرد. «آئز» که یکی از امیران خوارزمشاهی بود نام خود را از اینجا دارد، زیرا که این کلمه در زبان ترکی جغتائی به معنی «بی نام» است.

نظیر این پرهیز در ایران و میان فارسی زبانان نیز دیده می‌شود. در بسیاری از نقاط ایران نام «جن» را هنگام شب نمی‌آورند، زیرا که می‌ترسند با ذکرنام این موجود ناپدیدنی خطرناک، خود او حاضر شود. به این سبب نام دیگری که اشاره یا کنایه است بر او می‌گذارند. در تهران طایفه جنیان را «ازما بهترین» می‌خوانند و این کلمه که معنی تملق آمیزی دربر دارد نشانه بیم وهراسی است که مردم از «جن» در دل دارند. در بیرجند «جن» را «اندرآ» می‌خوانند و این کلمه یا تعارفی است از روی ترس که او را دعوت به دخول می‌کند، یا اشاره به آنکه این موجود بی اجازه و دعوت در هر خانه‌ای درمی‌آید. در بعضی شهرهای دیگر ایران مفهوم «جن» را با لفظ «اون» یعنی «ایشان» بیان می‌کنند تا از ادای نام این وجود وحشت انگیز پرهیز کنند.

نام جانوران گزنده و خطرناک نیز در بسیاری از نقاط ایران برده نمی‌شود. در بیشتر شهرها و دهکده های فارس شبانگاه اگر بخواهند از مار گفتگو کنند او را به نام «بندچاه» می‌نامند. در کرمان نام این خزنده موزی، خاصه هنگام شب، جز با کلمه «چوب کز» برده نمی‌شود.

در نائین نام شبانه عقرب «نوم نبر» است، یعنی آنچه نامش را



عدد «۱۳» نیز نزد بسیاری از ملت‌ها، و از آن جمله ایرانیان، شوم شمرده می‌شود و احتراز از ادای لفظ آن اولی است. در کیلان، خاصه رشت، این کلمه هرگز به کار برده نمی‌شود و برحسب معمول پس از عدد دوازده کلمه «زیاده» را به جای آن می‌شمارند. بزازان شیراز نیز برای پرهیز از ذکر این عدد منحوس آنرا «دوازده و یک» می‌خوانند.

پرهیز از ذکر نام موجودات یا اموری که مایه وحشت است در همه زبانها مثالهای بسیار دارد. در زبان عربی برای نام عزرائیل که قابض ارواح است کنایه‌ای می‌آورند و آن «بویحیی» است، یعنی «زندگی» را کنایه از مرگ هراسناک قرار داده‌اند. کسی که او را مارگزیده باشد بیماری است که امیدی به زنده ماندن او نیست. چون ذکر این معنی هراس انگیز است این چنین کسی را «سلیم» یعنی تندرست می‌خوانند تا از فال بد، یعنی اشاره به مرگ حتمی او احتراز کرده باشند.

علت دیگری که موجب حرمت لفظ، یعنی پرهیز از ادای آن می‌شود احترام و شأن فراوانی است که برای مفهوم یا مدلول لفظی قائل هستند. یهودیان، هنگامی که در خواندن متن تورات به نام «یهوه» می‌رسیدند از تلفظ آن کلمه پرهیز می‌کردند و آن کلمه را «ادونایی» می‌خواندند که به معنی «صاحب» و «مالک» است. شاید نظیر همین پرهیز احترام آمیز موجب شده باشد که در فارسی بعد از اسلام کلمه «اورمزد» متروک شده و لفظ «الله» با آنکه در نماز و اذان مکرر می‌آید نیز در زبان عامه رواج نیافته است و به جای این دو کلمه، لفظی که معنی «صاحب» و «مالک» دارد و کنایه از آن مفهوم است، یعنی دو لفظ «خدا» و «خداوند» معمول و متداول شده است. لفظ «خدا» اکنون جز در ترکیب «کدخدا» به معنی اصلی خود بکار نمی‌رود و همه جا معنی مطلق «بزدان» و «الله» به خود گرفته است. نام «قرآن» هم مقدس و مورد احترام است و برای احتراز از هتک

حرمت آن ، در بسیاری از موارد کتاب دینی مسلمانان به نامهای کنایه آمیز خوانده می شود . از آن جمله در مازندران ، به « افرا کلام » سو گند یاد می کنند که معنی لفظی آن جز « برگ درخت افرا » نیست . اما این تعبیر کنایه از قرآن است و گوینده با ذکر آن از اینکه بی وضو نام کتاب آسمانی را بیاورد احتراز می کند .

چنانکه در مثالها و موارد فوق دیدیم اعتقادات دینی یا موهوماتی که نزد ملتی رواج دارد موجب پرهیز از ذکر بعضی از لغات می شود و این پرهیز گاهی بعضی کلمات را بکلی منسوخ می کند و الفاظ دیگری را که یا وصفی یا کنایه آمیز است به جای آنها نزد آن ملت رواج می بخشد .  
اما تأثیر حوادث و امور اجتماعی در ایجاد لغات تازه خود بحث مفصلی است که در مقالات آینده از آن گفتگو خواهیم کرد .

پ . ن . خ .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی